

مدیریت فرهنگی کشور

دکتر محمدرحیم عیوضی*

چکیده

تأثیر و تأثر متقابل جهانی شدن باعث شکل‌گیری فرایندهایی شده است که عرصه فرهنگ را بیش از روندهای عادی گذشته متحول کرده است. به طوری که رویکرد فرهنگی جوامع بشری اشکال متنوعی به خود گرفته است. نخستین تحول همگونگی فرهنگی با نفعی هرگونه مقاومت در برابر فرهنگ جهانی، یا به عبارتی فرهنگ لیبرالی یا فرهنگ امریکایی، با برخوردی منفعلانه بر یکپارچه‌شدن فرهنگی، کاهش تنوع و تفاوت فرهنگی پای می‌فشارد. سپس خاص‌گرایی فرهنگی با بهره‌گیری از امکانات ارتباطی مدرن سعی در طرح همه جانبه هویت‌های قومی، مذهبی یا ملی دارد. سومین نوع واکنش به فرایند جهانی شدن با عنوان تحول فرهنگی یاد شده است. این واکنش به دنبال نفعی فرهنگی جهانی نیست، بلکه تعدیل، اصلاح و بازسازی و همسokردن آن را با الزامات و منافع ملی مدنظر دارد. از این رو، در چنین شرایط محیطی متأثر از جهانی‌شدن، نقش دولت در جایگاه نهاد متولی فرهنگ و تأثیر آن در نهادهای غیردولتی فرهنگی برجسته می‌شود. در نهایت، آنچه در این زمینه حائز اهمیت است طرح مهندسی فرهنگی و مدیریت کلان راهبردی در شرایط خاص تحولات جهانی شدن است، که در این مقاله به آن‌ها پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

فرهنگ، مهندسی فرهنگی، جهانی‌شدن.

مقدمه

شکی نیست که برای ترسیم جایگاه مهندسی فرهنگی یا نقشه فرهنگی کشور نخست باید راهبردها و زمینه‌های فرهنگی را شناخت. باید وضع آرمانی فرهنگ،

* دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام‌خمينی (ره)

کلیات آن، نوع نظام فرهنگی و وضعیت فرهنگی موجود را بررسی کرد، همچنین ارزش‌های نظام فرهنگ ایرانی - اسلامی را برشمرد و رابطه فرهنگ و ارزش‌های مدرنیته و نسبت آن را با وضع فرهنگی موجود و آرمانی بررسی کرد.

اما این امور میسر نمی‌شود مگر با طراحی راهبرد فرهنگی و بسترسازی کلی در جامعه تا رسیدن به آرمان‌های مشخص با توجه به امکاناتی که در اختیار داریم، اعم از سازمان‌های فرهنگی، منابع موجود و امکان اجرای آن. لذا مهندسی یک سیستم یعنی انقلاب مستمر، بازسازی، نوسازی مطابق با زمان که مستلزم تخریب، ترمیم و بازسازی برخی ساختارهای حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و غیره است، که اگر این امر اتفاق نیفتد کاری از پیش نمی‌رود، چراکه ساختار کشور براساس مدل‌های فرهنگ کهنه و لیبرالی هفتاد سال پیش ساخته شده و نیازمند جدی بازسازی و ترمیم است. جامعه کنونی ما در حقیقت جامعه شتاب است و نمی‌توان قطعاً بین گذشته و حال آن توقف کرد و نقطه اتصالی یافت، زیرا این لحظه با لحظه قبل تفاوت دارد.

عوامل گوناگونی در شکل‌گیری لحظات دخیل‌اند که مدیریت فرهنگی و پشتیبانی از آن و عرضه راهبردها را بسیار دشوار کرده است. هرگونه اقدام مهندسی فرهنگی باید دقیق و حساب‌شده انجام شود، چراکه این تغییرات ناشی از شرایط جهانی و تحولات سریع در سایه امکان ارتباطات سریع با استفاده از فناوری‌های نوین بوده و گریزناپذیر است و ویژگی‌های خاص خود را دارد. امروزه، هژمونی فرهنگی غرب و آثار آن در همه جای دنیا مشهود است و بسیاری از جوامع را از خود متأثر کرده و ردپای خود را بر جا گذاشته است. بنابراین، مدیریت فرهنگی کشور باید با تدوین استراتژی مبتنی بر نقشه مهندسی فرهنگی و با لحاظ جمیع

جهات اعمال شود تا بتواند ضمن رعایت آمیزه‌های فرهنگ اسلامی، مطابق با خواست و نیازهای واقعی مخاطبان باشد.

مفهوم فرهنگ

فرهنگ، مجموعه دانستنی‌ها و رفتارها (تکنیکی، اقتصادی، دینی و سنتی) و اعتقاداتی است که به یک جامعه انسانی معین اختصاص دارد. «فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، درک و استنباط و شیوه‌های تفکر یا اندیشیدن که اعضای سازمان در آنها وجوه مشترک دارند». بنابراین، منظور از فرهنگ، کلیه آثار فکری و مادی جامعه است. به طور خاص، مقصود از فرهنگ در این مقاله عبارت است از: «الگوهای رفتاری و باورهای مشترک افراد یک جامعه که در تعامل با محیط (طبیعی و اجتماعی) ایجاد می‌شود». سه عنصر اساسی این تعریف عبارت‌اند از: الگوهای رفتاری، باورهای مشترک و محیط اعم از طبیعی و اجتماعی. این سه عنصر در طول زمان نوعی تعادل و سازگاری با یکدیگر دارند. به عبارت دیگر، فرهنگ ناشی از فرایند ایجاد سازگاری و تعادل بین رفتارها و باورها، متناسب با محیط طبیعی و اجتماعی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مهندسی فرهنگی کشور

مهندسی فرهنگی کشور در حقیقت بر مبنای مهندسی فرهنگ (فرهنگ مهندسی شده) و تفکر فرهنگی (مدیریت فرهنگی)، طراحی و سامان‌دهی کلان نظام کشور مشتمل بر نظام‌های چهارگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور و کلیه سازمان‌ها، نهادها، مراکز و دستگاه‌های زیرمجموعه آنها بازنگری می‌شود.

به عبارت دیگر، نظام اجتماعی باید به سوی آرمانی کردن پیش برود. بدیهی است لازمه تحقق این امر تدوین ساختار کلان نظام و تعیین جایگاه هر یک از دستگاه‌های کشور و تقسیم کار ملی بین آنهاست. یعنی اجزا، نهادها، عناصر، مراکز و سازمان‌ها و دستگاه‌های کشور شناسایی شود و روابط افقی، عمودی، مورب، رسمی و غیررسمی بین آنها تعریف شده باشد؛ نظم منطقی، موزون و پایدار بین اجزا برقرار شده باشد، به گونه‌ای که کارکرد نهایی دستگاه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور هماهنگ با اهداف نظام مقدس جمهوری اسلامی بوده و دارای حداکثر کارایی و اثربخشی باشد.

به عبارت دیگر، دستگاه‌های مختلف کشور حول مؤلفه‌های اصلی فرهنگ کشور سامان یابد و تقسیم کار ملی در سه حوزه راهبری (سیاست‌گذاری‌ها و...)، پشتیبانی (قانونمندی‌سازی...) و اجرایی (پیاده‌سازی و...) صورت گیرد.

تفاوت‌های مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی

مهندسی فرهنگی یعنی مهندسی کردن، مدیریت کردن، سامان‌بخشیدن، جهت‌دادن و اندازه‌کردن از نوع فرهنگی با معیارهای فرهنگی و در قالب فرهنگی. اینجا از زاویه فرهنگ و متعلق سخن نیامده است؛ متعلق چه چیزی را مهندسی فرهنگی کنیم، در این عبارت نیامده است. در حالی که در مهندسی فرهنگ، متعلق، خود مهندسی فرهنگ است. منظور این است که خود مقوله فرهنگ باید هندسه‌پذیر باشد و اندازه مطلوب ما را بگیرد.

نقشه مهندسی فرهنگی کشور

برای اینکه همه دستگاه‌ها و کارکردهای آنان در جهت فرهنگ مطلوب سمت‌وسو بگیرد، نخست باید نقشه مهندسی فرهنگی یا همان مدل فرهنگی ترسیم شود. مدل

فرهنگی روشی است که بر مبنایی مشخص، به برنامه‌ریزی فرهنگی «قابلیت ارزیابی، امکان تصمیم‌گیری و قدرت کنترل و تصمیم بهینه» می‌دهد. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، تهیه این نقشه وظیفه شورای عالی انقلاب فرهنگی است.

از سوی دیگر، برای اجرایی‌شدن نقشه فرهنگی کشور، اعمال مدیریت راهبردی فرهنگی ضروری است. مدیریت راهبردی دو وظیفه عمده بر عهده دارد:

۱. شاخص‌های روشن و مشخصی برای هدف فرهنگی مشخص کند.
۲. نرخ موجود و نرخ هدف را تعیین کند. در این مورد مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «باید تأثیر مجموعه کارهایی را که انجام می‌دهیم مشخص کنیم و بتوانیم بسنجیم که خروجی کارمان در مجموع نظام، در حوزه فرهنگ چگونه است.»

نقشه جامع علمی کشور

نقشه جامع علمی کشور، مجموعه اسناد برنامه‌ریزی راهبردی همه‌جانبه در حوزه علم و فناوری با نگاه بلندمدت به آینده به‌منظور دستیابی به اهداف چشم‌انداز کشور، همراه با بهره‌گیری از منابع موجود است.

تعیین وضع موجود در حوزه علم و فناوری، تعیین وضع مطلوب در این حوزه و تدوین راهبردها برای رسیدن به آینده مطلوب در تهیه نقشه جامع علمی کشور از اهمیت فراوانی برخوردار و از کارکردهای نقشه است. همچنین تعیین اولویت‌های علم و فناوری از دیگر کارکردهای نقشه علمی است. در حال حاضر، زیست‌فناوری، نانو فناوری، فناوری هسته‌ای، فناوری اطلاعات، هوا و فضا و محیط‌زیست، اولویت‌های تعیین شده در حوزه فناوری کشور به‌شمار می‌آیند.

نقشه فرهنگی

در حوزه فرهنگ اگر فقط به مفاهیم کلی پرداخته شود و به چگونگی مدیریت فرهنگی کشور پرداخته نشود، در حقیقت به حوزه اصلی و بستر اصلی مهندسی فرهنگی نپرداخته‌ایم. چراکه اگر راه‌های تعامل مناسب و مؤثری را برای اجزای کشور پیشنهاد نکنیم، تلاش‌های نهادهای فرهنگی یا همدیگر را خنثی می‌کنند و یا به سمت هدف مشخص و جهت‌یافته پیش نمی‌روند و زمینه‌های تزلزل و اضمحلال را فراهم می‌کنند. هر نقشه شامل سه جزء کلان، یعنی کارکردها، ساختارها و راه‌کارهاست. نقشه‌کشی و نقشه‌خوانی، دانش و مهارت فراوانی می‌خواهد، به‌خصوص برای نقشه کلان کشور، تا به واسطه آن بین ساختارهای کشور با دستگاه‌های کارکردی رابطه‌ای سیستماتیک برقرار شود و به شکل یکپارچه عمل کند. در این نقشه باید لحاظ شود که عنصر تحول در کدام بخش سیستم است و کدام عنصر ثابت است؛ نقش مردم و سیستم‌های بیرونی و جهانی کاملاً پیش‌بینی شده و قابل اجرا باشد، در غیر این صورت مانند بسیاری از انقلاب‌ها و حرکت‌های اجتماعی، در ابتدای حرکت، ارزش‌های صحیح و درستی از دید رهبران تعریف می‌شود و پس از مدتی از مسیر منحرف می‌شود. بنابراین، انقلاب اسلامی در نهایت برای رسیدن به اهداف سازنده‌تر خود نیازمند به‌خویشتن‌شناسی فرهنگی است تا در مسیر درست هدایت شود و از ارزش‌های والای خود دور نشود. از سوی دیگر، کشور ما در این ۲۹ سال بالاترین تغییرات و تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را تجربه کرده و تحقیقات جهانی نیز شاهد بر این تغییرات است. در تجربه ۲۹ ساله و به‌ویژه در دهه اخیر که تغییرات و تحولات عظیمی از لحاظ ارزشی و فرهنگی مواجه بودیم و خواهیم بود، سؤال اساسی این است که نقش مهندسی و برنامه‌سازی در برابر این تحولات چیست؟ در عرصه عمل، آن چیزی که صاحب‌نظران،

مدیران بخش فرهنگی و سیاستمداران با آن مواجه‌اند، تضادها و تناقض‌هایی است که در نتیجه جزئی‌نگری و بخشی‌نگری‌ها ما را از پدیده‌های کلی و کلان غافل کرده است. لذا در عرصه اقتصادی و در دنیای کسب‌وکار دچار مشکل شده‌ایم و با طرح‌های گوناگونی که وارد نظام اداری کرده‌ایم، از مدیریت مشارکتی تا مدیریت شورایی تا طرح تکلیف و نظام پیشنهادها ... ، توفیق چندانی نداشته‌ایم، چون از قبل نقشه مهندسی فرهنگی نداشته و ساختار ما، ساختار وارداتی بوده است. پس از انقلاب نیز تغییر اساسی صورت نگرفته و حفظ وضع موجود نیز به واسطه هوشمندی مدیران بوده است، چراکه مثلاً نظام اداری ما که موتور حرکت اقتصادی است با مشکل مواجه است. شاید به این دلیل که براساس ارزش‌های ما شکل نگرفته است و نظام مدیریتی براساس فردگرایی و وارداتی، مهندسی شده است که آن هم مربوط به قبل از انقلاب است. بنابراین لزوم طراحی و نقشه‌کشی مهندسی فرهنگی براساس دانش روز و متناسب با تئوری نگرش، گرایش و هدفی متناسب با ارزش‌های فرهنگی‌مان باید تعریف شود که شامل نظام باورها، ارزش‌ها، هویت و الگوی رفتاری یک جامعه باشد. از سوی دیگر، در نقشه فرهنگی باید به شرایطی توجه شود که اقتضائات جهانی فراهم می‌کند و تکلیف ما را در برابر تمدن جدید و کلیه لوازم و لواحق آن تعیین می‌کند. چون برخی معتقدند که در برابر معیارهای زندگی تمدن جدید باید مقاومت ورزید، آنها را یکسره رفع کرد و به سنن تاریخی حیات اجتماعی خویش بازگشت. لیکن از همان آغاز پیدایش روند صدور کالا و سرمایه به ایران، عده‌ای از اندیشه‌گران بر این نکته تأکید می‌کردند که در برابر این پدیده، نه تنها نباید مقاومت کرد، بلکه باید از طرق گوناگون راه سرمایه‌گذاری خارجی را تسهیل کرد. زیرا این پدیده صرفاً مقوله‌ای اقتصادی نیست. بلکه راهیابی سرمایه خارجی مقدمه تأمین نهادهای مدنی است که مختص

جامعه سرمایه‌داری است. از آنجا که محور تمدن در دوره جدید، غرب بود و با توجه به اینکه ذات این تمدن مبتنی بر شناخت و سپس تصرف در عالم بود، گریز از چنبره قدرت آن ممتنع دانسته می‌شد؛ زیرا جوامع غیرغربی، در تمایل طبیعی جهان سرمایه‌داری بر بسط مناسبات ویژه خویش در جهان، تاب مقاومت ندارند و ترقیات عصر که به تعبیر آن‌ها «مانند مسیل از کوهستان فرهنگستان رو به اطراف جهان می‌آید و بسیار سریع‌السير است» خواه‌ناخواه ما را مجبور می‌کند که به تبعیت از آن‌ها با برنامه‌هایشان «در اطوار عمل ملک جهان» هم‌نوایی نشان دهیم (آربلاستر و آنتونی، ۱۳۷۹).

نقش دولت و حکومت در مدیریت و مهندسی فرهنگی

در مدیریت فرهنگی، یکی از موضوع‌های اصلی، نقش دولت در مهندسی فرهنگی است، که آیا دولت در این زمینه نقش حداکثری یا حداقلی و یا بینابینی را باید ایفا کند و بسترسازی و مدیریت فرهنگی کشور را متولی شود.

یکی از وظایف مهم دولت و حکومت در موضوع مهندسی فرهنگی، تبیین اهداف سیاسی - فرهنگی کشور است. چراکه برای اتخاذ مواضع سیاسی و فرهنگی و مقابله با انحرافات و تهاجم‌های فرهنگی باید اهداف و سیاست‌های فرهنگی را تبیین کرد تا به‌واسطه آن بتوان در مقابل انحرافات و تهاجم‌های دیگران موضع مناسبی گرفت. در نظام اسلامی برخلاف حکومت‌های سکولار که نگاهی حداقلی به موضوع فرهنگ دارد، حکومت اسلامی نمی‌تواند به تحولات فرهنگی و رشد و ارتقای جامعه فرهنگی بی‌تفاوت باشد. البته این بدان معنا نیست که دولت نقش قیم‌آبانه درباره فرهنگ مردم داشته باشد، بلکه منظور این است که مسئولیت خود را در قبال مسائل فرهنگی ارتقا دهد، سرمایه‌گذاری در این زمینه را بهبود بخشد، در حوزه‌های مختلف اعم از

اقتصادی، سیاسی، حقوقی و... بسترسازی فرهنگی کند و مسئولیت و اجرای اهداف فرهنگی را به مردم واگذارد. شکوفایی واقعی فرهنگی در این است که بین جامعه و حکومت، ماهیت و هویت فرهنگی معناداری برقرار باشد.

بسترسازی فرهنگی که از وظایف دولت به‌شمار می‌رود به معنی ایجاد زمینه، اعم از اقتصادی، سیاسی و حتی حقوقی، برای نقش‌آفرینی خودجوش است که آحاد جامعه را برای رشد و ترقی فرهنگی در مبارزه با انحرافات و مفسد یاری کند. در این زمینه از دو بعد می‌توان بررسی کرد: یک بعد برای پیش‌گیری از جرایم و مفسد فرهنگی بسترهایی ایجاد کنیم تا مردم با حداکثر مشارکت تلاش کنند و در مقابل انحرافات و جرایم مقاوم شوند؛ بعد دیگر اینکه در مقابل جرایم و مفسده‌های فرهنگی، حکومت عکس‌العمل نشان دهد و مسئولیت بپذیرد. ولی این به معنای دخالت و القای فرهنگ‌سازی دولت نیست، چراکه نخبگان و مراجع علمی باید در هدایت فرهنگی و سامان‌دهی فرهنگی و تولید فرهنگ پایه نقش اصلی را داشته باشند تا رشد و ارتقای فرهنگی صورت پذیرد و بسترسازی کلی جامعه تا رسیدن به آرمان‌های آن مشخص شود. دولت در این مسیر با دستگاه‌ها و امکاناتی که در اختیار دارد، نظارت و حمایت را به جای اقدام مستقیم برگزیند تا بتواند هماهنگی لازم برای بسترسازی فرهنگی را فراهم کند. دولت برای رسیدن به این مهم باید به مهندسی فرهنگی بپردازد و براساس تفاهم و توافق با نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی کشور در اصول و کلیات، به منظور دستیابی به یک نوع مرکزیت لازم، از دوباره‌کاری‌ها و ناهماهنگی‌ها جلوگیری کند تا به‌واسطه حرکتی اصولی و سازمان‌یافته، حرکتی رو به جلو را شاهد باشیم. در یک نگاه کلی، تحولات جهانی از ربع آخر قرن بیستم تاکنون، با توجه به پهنا و گستره آن بیشتر نقاط جهان را در

برگرفته است و تعمیق آن در لایه‌های گوناگون جوامع، که این هر دو از ویژگی‌های جهانی شدن به‌شمار می‌روند، موجب کاهش نقش دولت و ظهور شرایطی تازه می‌شود که در آن نقش دولت، ابزاری برای عمل ارادی انسان جهت تأمین نظم و امنیت در نظر گرفته می‌شود. گرچه گرایش‌هایی برای محدودسازی دولت از لحاظ کارکرد بازتوزیعی، وجود دولت و ترجیحاً دولت بزرگ همچنان اجتناب‌ناپذیر است، لذا کارکرد دولت به شکل مکانیسمی عمده برای بازرسانی‌های اجتماعی است، از جمله وصول درصد مناسبی از درآمد کل اقتصاد معمولاً در قالب درآمدهای عمومی، بازتوزیع آن میان مردم مطابق با ملاک منافع عمومی، رفاه مشترک، نیازهای اجتماعی و فرهنگی؛ و در لزوم فراهم کردن آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، حفظ درآمد و مواردی از این قبیل و نیز ضرورت وجود نوعی اقتدار عمومی برای این‌گونه اهداف همگانی جای هیچ پرسشی نیست.

درواقع پس از بیست سال مخالفت ایدئولوژیک با امر بازتوزیع، میزان این‌گونه بازساختارهای (تغییر ساختار) دولتی، حتی در کشورهایی مانند انگلیس و ایالات متحده آمریکا، که اداره آن به دست حکومت‌های طرفدار اقتصاد باز و بی‌نیاز از فعالیت دولتی است، کاهش نیافته است. برخی از کارکردهای سنتی حکومت را کارگزاری‌های خصوصی، یا بازار می‌توانند انجام دهند، اما کارکرد توزیعی را نمی‌توانند (امانوئل والرشتاین، ۱۳۷۸).

پس دولت ملی، در مفهوم مکانیکی‌اش که ابزاری ساخته دست انسان برای تنظیم امور سیاسی و فرهنگی است، به نظر می‌رسد که هنوز هم بهترین واحدی است که بدان دسترسی داریم. چراکه امروزه دولت است که می‌تواند با مسائل فرهنگی، سیاسی و فرایند و فرهنگ ارتباطات در عرصه جهانی شدن در تقابل یا تعامل باشد.

مهندسی فرهنگی به سرپرستی دستگاه‌های غیر فرهنگی

در برخی از کشورها، تشکیلات غیر فرهنگی متولی برنامه‌ریزی و مهندسی فرهنگی‌اند، به گونه‌ای که از کشورهای غیر غربی، ۱۲۰ کشور، یعنی ۷۱/۵ درصد، تشکیلات فرهنگی دارند و از ۲۳ کشور غربی، ۱۱ کشور، یعنی ۶۵ درصد، تشکیلات و وزارتخانه‌ای برای تولید فرهنگ دارند. در ایران نیز تولید فرهنگ از سوی نهادهایی غیر فرهنگی را شاهدیم، که شاید این عملکرد به نوع نگاه به فرهنگ برمی‌گردد. مارکس می‌گفت، فرهنگ، سیاست‌پذیر، کنترل‌پذیر و تغییرپذیر است و زیربنای تغییر را ابزار پول و سرمایه می‌دانست. مکتب فرانکورت از صنایع فرهنگی سخن می‌گوید؛ یعنی مردم به توده‌هایی تشبیه شده‌اند که می‌توان برای آنان فرهنگ‌سازی کرد. دیدگاه‌های دیگری نیز در این زمینه مطرح است.

این نکته درخور توجه است که در قبال فرهنگ و امور فرهنگ، با چهار سیستم مواجه‌ایم: حوزه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع؛ و از سوی دیگر، فرهنگ دارای چهار بُعد است: تخصصی، سازمانی، ملی و عمومی، که در هر یک از حوزه‌ها برخی از مؤلفه‌ها و عناصر قابل دستکاری و کنترل‌اند و برخی دیگر مقاومت از خود نشان می‌دهند. بنابراین، می‌توان به نکته دیگری نیز رسید و آن اینکه روابط پاره نظام‌های فرهنگ با یکدیگر رابطه‌ای سیستمی است. لذا به واسطه این ویژگی‌ها ممکن است مهندسی فرهنگی را دستگاه‌های غیر فرهنگی نیز طراحی و اجرا کنند.

مهندسی فرهنگی و جهانی شدن

اگر فرایند جهانی شدن چنین تأثیر شگرفی در اقتصاد و سیاست می‌گذارد، چه بر سر فرهنگ می‌آورد؟ آیا مرزهای فرهنگی را نیز مانند مرزهای سیاسی مستهلک می‌سازد یا

به بازسازی و تقویت آن مرزها می‌انجامد؟ در جهانی بسیار «فشرده» که به اندازه یک «دهکده» کوچک تعبیر شده است، انسان چگونه به بازسازی فرهنگی و مهندسی فرهنگی خویش می‌پردازد؟ به بیانی دیگر، بین مهندسی فرهنگی و جهانی شدن چه رابطه‌ای هست؟ برای این پرسش پاسخ‌های متفاوتی بیان شده است که بسته به شرایط معین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین نحوه و میزان تأثیرپذیری از فرایند جهانی شدن و واکنش فرهنگ‌ها و انسان‌ها، در طیفی از افعال مطلق تا واکنش سست‌آمیز قرار می‌گیرد. بنابراین، با وجود چنان تفاوت و تنوع گسترده‌ای، می‌توان رابطه فرهنگ و جهانی شدن را با واکنش‌های فرهنگی به این فرایند در قالب سه دسته طبقه‌بندی کرد: همگونی فرهنگی، خاص‌گرایی فرهنگی و آمیزش و تحول فرهنگی.

الف) همگونی فرهنگی

وجه تمایز همگونی فرهنگی عبارت است از نوعی انفعال و استحال، که در چنین رابطه‌ای معمولاً فرهنگ‌ها در برابر فرایند جهانی شدن، منفعل می‌شوند و بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی را از دست می‌دهند. به بیان دیگر، برخی نظریه‌پردازان قصد دارند که جهانی شدن را بدین گونه تعبیر کنند که جهان زیر سلطه نظام جهانی سرمایه‌داری و شرکت‌های قدرتمند چندملیتی قرار دارد و بنابراین مقصود از جهانی شدن همان نظریه امپریالیسم فرهنگی است که فرایند جهانی شدن را در خدمت گسترش نوعی فرهنگ مصرفی می‌دانند.

البته چند دیدگاه وجود دارد که در همه آن‌ها بر یکپارچه شدن فرهنگی و کاهش تنوع و تفاوت فرهنگی تأکید می‌شود. یک روایت بسیار آشنا این است که جهانی شدن یعنی غربی شدن و بر این باورند که فرایندهای جهانی در خدمت تحمیل فرهنگ غربی بر دنیای

غیرغربی‌اند. این ویژگی‌های غربی عبارت‌اند از سرمایه‌داری، اقتصاد سودمحور بازار، سیاست دموکراتیک و اندیشه سکولار فردگرایی و حقوق بشر که بار هنجاری و ارزشی دارند. این فرایند برای برخی صاحب‌نظران خوشایند است و برخی مانند ادوارد سعید و فاطمه مرینی آن را نادرست، نامناسب و حتی زیان‌بار می‌دانستند (هلتن، ۱۹۹۳: ۱۴۰).

روایت خاص‌تری از همگونی و یکپارچه‌سازی فرهنگی، امریکایی کردن فرهنگ جهانی است. محور بحث در این روایت، همگونی فرهنگی به‌واسطه رسانه‌های امریکایی است. نظریه‌پردازان پایبند به چنین دیدگاهی بر این نکته تأکید می‌کنند که امریکایی‌ها بر منابع اصلی تولید و توزیع فرهنگ، از جمله سیستم‌های ماهواره‌ای، ساخت فناوری اطلاعات، بنگاه‌های خبری، صنعت تبلیغ، تولید و توزیع برنامه‌های تلویزیونی و صنعت فیلم‌سازی سلطه‌ای بلامنازع دارند. بنابراین، ایالات متحده امریکا «فرهنگ» خود را به صورت گسترده‌ای در اقصی‌نقاط جهان رواج می‌دهد. امریکایی‌ها برای خنثی کردن اقداماتی به منظور حفظ فرهنگ ملی، مبارزه با تلاش‌های انحصارشکنانه کشورهای مثل انگلستان و خنثی کردن تلاش‌های یونسکو برای فراهم ساختن زمینه ارتباطات جهانی غیرتجاری، به ابزارها و شگردهای گوناگون متوسل می‌شوند تا از ورود رقبای جدید این عرصه جلوگیری کنند. همگون‌سازی و امریکایی کردن فرهنگ به صنعت فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی محدود نمی‌شود و حتی در رفتار و آداب روزمره نیز نمود می‌یابد. مثلاً ریترز^۱ در بحث از مکدونالدیزاسیون، صرفاً درباره گسترش جهانی صنعت غذای سریع و آماده امریکایی سخن نمی‌گوید، بلکه به رسوخ فرهنگی خاص در سازمان و زندگی شخصی اشاره دارد. براساس آمارهای ریترز، دوازده‌هزارمین شعبه مکدونالد در ۱۹۹۱ میلادی گشایش یافت و شمار

رستوران‌های مکدونالد در خارج از آمریکا در سال ۱۹۹۴ میلادی به ۵ هزار رسید. او همچنین نشان می‌دهد که در ۱۹۹۵، مکدونالد حدود ۲۰ میلیون مصرف‌کننده در جهان داشت و ۴۵ درصد سود شرکت مورد نظر از فعالیت‌های بین‌المللی به دست آمده بود (ریترز، ۲۰۰۳).

گرچه ریترز این واقعیت را نمونه برجسته‌ای از فرایند عقلانیت جهانی می‌داند که در عقلانی و استاندارد شدن مصرف نمود می‌یابد، برخی صاحب‌نظران آن را با گسترش فرهنگ امریکایی مترادف می‌دانند. برخی دیگر هم در زمینه اقتصاد نظریه امریکایی کردن، مدعی‌اند که این نظام سرمایه‌داری است که جهانی می‌شود، نه فرهنگ امریکایی و علت و زمینه این گسترش هم در اصول و منطق مدیریت و اقتصاد سرمایه‌داری نهفته است. از دیدگاه آنان، منابع، ابزارها و شیوه‌های نفوذ فرهنگی بسیار متنوع‌تر از آن است که بتوان از امریکایی کردن فرهنگ سخن گفت (هلتن، ۱۹۹۳: ۲۵۰).

بنابراین در فرایند مهندسی کردن فرهنگ کشور ملاحظه این امر اجتناب‌ناپذیر است.

ب) خاص‌گرایی فرهنگی

نوع دیگری از رابطه جهانی شدن و فرهنگ را می‌توان زیر عنوان خاص‌گرایی فرهنگی بررسی کرد. در نقد نظریه همگون‌سازی یا یکپارچه‌سازی فرهنگی، برخی نظریه‌پردازان مدعی‌اند که واکنش فرهنگی در برابر فرایند جهانی شدن به هیچ وجه صرفاً انفعال، استحاله و تسلیم نیست. در بیشتر موارد، واکنش فرهنگ‌ها با مقاومت و حتی مقابله پر تنش همراه است که معمولاً در قالب توسل به عناصر هویت‌بخش زبانی، دینی، قومی و نژادی نمود می‌یابد. به بیان دیگر، فرایند جهانی شدن در عین حال که جنبه‌هایی از زندگی مدرن را یک‌دست می‌کند، تفاوت‌های فرهنگی و هویتی را نیز

تقویت و احیا می‌کند. از این رو، منتقدین تجدد، جهانی‌شدن را آغاز عصری جدید می‌دانند که با فرهنگی‌شدن زندگی و برجسته‌تر شدن هویت‌های گوناگون اجتماعی ویژگی می‌یابد. همه مدافعان تجدد هم در قالب مفاهیمی مانند ضدیت با دموکراسی، احیای قبیله‌گرایی و بنیادگرایی، به این واقعیت اعتراف می‌کنند.

خاص‌گرایی‌های فرهنگی نموده‌های پرشمار و گوناگونی دارند و می‌توان از جنبه‌های گوناگون، مانند نوع و شدت واکنش، میزان تأثیرگذاری و قدیم‌وجدید بودن، آن‌ها را تقسیم‌بندی و توصیف کرد. این عناصر عبارت‌اند از زبان، نژاد، قومیت، ملیت و دین، که در این مورد معنا و مفهوم کلی و رایج آن‌ها مدنظر است.

دسته‌ای از خاص‌گرایی‌های فرهنگی، خاص‌گرایی‌های قومی‌اند. برخلاف پیش‌بینی‌های مارکسیستی و لیبرالی مبنی بر افول و نابودی گریزناپذیر هویت‌های قومی، دنیای معاصر در دهه‌های اخیر شاهد احیا و گسترش انواعی از هویت‌های قومی بوده است. با پایان یافتن جنگ سرد، نه تنها احساسات قومی فروکش نکرد، بلکه گسترش نیز یافت و حتی در موارد زیادی به مرحله ستیز قومی رسید. آمارها نشان می‌دهد که از جنگ جهانی دوم به این سو، ستیزهای قومی دست‌کم هشتاد بار به جنگ انجامیده است و در آغاز سال ۱۹۹۰ میلادی علت پناهندگی بیش از نصف (۳۰ میلیون) پناهندگان جهان، ستیزهای قومی بوده است (جی‌الر، ۱۹۹۹: ۱۴۲). جنبش‌های خاص‌گرایی قومیت‌محور تحت شرایط متنوعی پدیدار شده و اشکال گوناگونی پیدا کرده است. سطح بالاتری از خاص‌گرایی‌های قومی، تقویت و احیای ملی‌گرایی در جوامع مختلف است. این‌گونه خاص‌گرایی که در سال‌های اخیر و در مناطقی مانند اروپای غربی، بالکان، آسیای مرکزی، آفریقا و امریکای لاتین برجسته شده است، نوعی از مقاومت فرهنگی در برابر فرایند جهانی‌شدن قلمداد می‌شود. از دیدگاه صاحب‌نظران،

فرایند جهانی شدن با گسترش فرهنگ خاص خود در قالب شیوه‌های مصرفی استاندارد، مانند «مکدونالد» یا «کوکاکولا»، پیوندها و تعلقات خاص با تاریخ و سرزمین را نابود می‌کند. از این رو احساسات و فرهنگ‌های ملی تقویت و احیا می‌شوند، چراکه «خاص، زمانمند و معنی دارند». در واقع احیای ناسیونالیسم، واکنشی فرهنگی به فرایند سیال، غیرشخصی، هویت‌زدا و نابرابری‌آفرین جهانی شدن است (ای. اسمیت، ۱۹۹۰: ۲۰۲).

پس عصر جهانی شدن، در عین حال عصر خیزش‌های ملی‌گرایانه هم بوده است، که در مبارزه با دولت - ملت‌های موجود و بازسازی هویت بر پایه ملیت نمود می‌یابد. این ناسیونالیسم، ماهیتی واکنشی دارد و بیشتر فرهنگ‌مدار است تا سیاست‌محور؛ بنابراین، بیشتر به دفاع از فرهنگ معطوف است تا ساختن یک دولت یا دفاع از آن. به بیان دیگر، در دنیای تسلیم شده به همگونی فرهنگی حاصل از جهانی شدن، زبان و قومیت، چونان نمود مستقیم فرهنگ به آخرین سنگر دفاع از هویت فرهنگی خویش تبدیل می‌شود (کاستل، ۱۹۹۷: ۱۴۸).

دسته‌ای دیگر از خاص‌گرایی‌های فرهنگی بر محور دین و سنت‌های دینی شکل می‌گیرند. البته از آنجاکه دین در عین هویت‌بخشی و خاص‌گرایانه بودن، مقوله‌ای عام است، در برابر فرایند جهانی شدن به دو صورت خاص‌گرایانه و عام‌گرایانه واکنش نشان می‌دهد. بحث از جنبه خاص‌گرایانه فرهنگ در واقع واکنشی است به بحران هویت، بی‌یقینی و ابهام، سیالیت، نسبی شدن و شبکه‌های غیرشخصی قدرت و ثروت که محصول فرایند جهانی شدن به‌شمار می‌آیند. در چنین فضایی، شماری از افراد برای بازسازی فرهنگی خویشتن و مقاومت در برابر جهانی شدن فرهنگی به دین متوسل می‌شوند که نتیجه آن پیدایش و گسترش جنبش‌های دینی - دفاعی است.

این جنبش‌های خاص‌گرایانه هویت‌بخش که در ادبیات معاصر تحت عنوان بنیادگرایی دینی بررسی می‌شوند، پدیده‌هایی پرشمار و گوناگون‌اند. امروزه دنیای اسلام

شماری از جنبش‌های دینی را دربر می‌گیرد؛ ایالات متحده آمریکا شاهد انواعی از جنبش‌های نوبنیادگرایانه است؛ در برخی کشورهای آفریقایی، مسیحیت نوبنیادگرایانه شکل می‌گیرد؛ آسیای جنوب شرقی را هم تا حدود اندکی می‌توان بستر شکل‌گیری این‌گونه جنبش‌های دینی به‌شمار آورد (فودراکر، ۱۹۹۵: ۵۳).

اکنون شمار این‌گونه جنبش‌های جدید دینی در جهان به ۲۶۰۰ مورد می‌رسد که به منطقه خاصی از جهان محدود نمی‌شوند (ویلسون، ۱۹۹۹: ۸۶).

البته تبیین و ارزیابی متفاوتی از خاص‌گرایی‌های دینی به عمل می‌آید که «گیدنز» آنها را نوعی بنیادگرایی و بنیادگرایی را «دفاع سنتی از سنت» می‌داند؛ «هابرماس» آنها را در رده جنبش‌های اجتماعی واکنشی، دفاعی و خاص‌گرایانه قرار می‌دهد و واکنشی به عقلانیت فزاینده زندگی مدرن به‌شمار می‌آورد؛ «کاستل» چنین جنبش‌هایی را واکنش به نوع ترس حاصل از جهانی‌شدن و جامعه شبکه‌ای می‌داند؛ «پیتر پیر» هم بنیادگرایی را واکنشی و ستیزآمیز به تأثیر نسبی سازه جهانی‌شدن در ادیان توصیف می‌کند؛ «گیدنز» بر این باور است که وجه مشترک همه این تبیین‌ها و ارزیابی‌ها آن است که خاص‌گرایی‌های دینی به‌رحال واکنشی به فرایند جهانی‌شدن‌اند (همان: ۹۸).

علاوه بر سه نوع واکنش خاص‌گرایانه فرهنگی به فرایند جهانی‌شدن، می‌توان دسته دیگری از واکنش‌ها را شناسایی کرد که جنبش‌های اجتماعی نظم‌ستیز نام دارند. این جنبش‌ها که به میزانی متفاوت از عناصر هویت‌بخش فرهنگی بهره‌برداری می‌کنند، مانند خاص‌گرایی‌های پیشین، برای مقاومت در برابر فرایند جهانی‌شدن و ستیز با نظم جهانی شکل گرفته‌اند. از آنجاکه فرایند جهانی‌شدن به واسطه شبکه‌های جهانی ثروت، فناوری و قدرت، قابلیت تولید و آفرینندگی انسان را سلب می‌کند و از میزان تسلط مردم بر زندگی و محیط زندگی خودشان می‌کاهد، آنان نیز در قالب این‌گونه جنبش‌های اجتماعی به مقابله با وضع موجود می‌پردازند.

گرچه این جنبش‌ها از لحاظ بستر تاریخی - فرهنگی ناهمسانی‌هایی دارند، جملگی در راستای بازسازی فرهنگی هویت پیروان خود، فرایند جهانی‌شدن را به مبارزه می‌خوانند. در این جنبش‌ها معمولاً دشمن معینی شناسایی می‌شود که مصداق و تجسم فرایند جهانی‌شدن نظم موجود به‌شمار می‌آید. در همه این جنبش‌ها، نوعی هویت‌سازی مبتنی بر تاریخ و فرهنگ معین صورت می‌گیرد و در این هویت‌سازی بر اصالت و خاصیت فرهنگی و افزایش امکان کنترل هویت خویش‌تأکید می‌شود. همچنین در این‌گونه جنبش‌ها به بهره‌برداری بهینه از فناوری‌های ارتباطی برای عرضه خود و جلب توجه افکار عمومی، علاقه قابل توجهی ابراز می‌شود. جنبش زاپاتیست‌های مکزیک، ملیشیا‌های امریکا و جنبش آئوم در ژاپن را می‌توان نمونه‌های شاخص این دسته جنبش‌های خاص گرایانه دانست (کاستلز: ۱۰۸-۱۰۷).

ج (آمیزش و تحول فرهنگی

سومین نوع واکنش به فرایند جهانی‌شدن با عنوان آمیزش و تحول فرهنگی تعبیر شده است. گرچه در دنیای معاصر مکدونالدیزاسیون، کوکاکولانیزاسیون و یکپارچه‌سازی فرهنگی واقعیت دارد و خاص‌گرایی‌های فرهنگی قومی، ملی و دینی و اجتماعی به رویارویی با فرایند همگونی فرهنگی برخاسته‌اند، به هیچ‌وجه نمی‌توان دنیای پیچیده و متنوع فرهنگی را صرفاً عرصه تسلیم یا ستیز دانست. به بیان دیگر، عملکرد دو نیروی تفاوت‌زدا و تفاوت‌زا در عرصه فرهنگی جهانی، بخشی از واقعیت است. بازی فرهنگی در صحنه جهانی، بازی همه یا هیچ نیست و نوعی همزیستی، اختلاط و تعالی فرهنگی هم امکان دارد.

فرایند فشردگی فضا و زمان و فرایند جهانی‌شدن، با نزدیک‌ساختن فاصله، بسترزدایی روابط اجتماعی و هر چه آسان‌تر ساختن ارتباطات، انسان‌ها را در بستری

جهانی به یکدیگر نزدیک می‌سازد. از لحاظ فرهنگی هم در عین جهانی‌سازی فرهنگی، فرهنگ‌ها و هویت‌های موجود را کنار هم قرار می‌دهد که نتیجه آن نوعی نسبی‌شدن به همزیستی و رقابت است. به بیان دیگر، در چنین شرایطی، فرهنگ‌ها و هویت‌ها بسترزدایی و سرزمین‌زدایی می‌شوند و در صحنه جهانی کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در چنین فضایی، فرهنگ‌ها سه راه پیش‌روی دارند: انفعال و تسلیم در برابر جهانی‌شدن فرهنگی و فرهنگ‌های رقیب، مبارزه با فرایند جهانی‌شدن و نسبی‌شدن فرهنگی و فرهنگ‌های رقیب، مبارزه با فرایند جهانی‌شدن و نسبی‌شدن فرهنگی با نوعی همزیستی، رقابت سالم و حتی آمیزش و تحول. دو واکنش نخست بررسی شدند و واکنش سوم نیز تحت عناوینی چون روش پیوندی^۱، تحول^۲ و غیردفاعی^۳ توصیف می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که در عصر جهانی‌شدن این‌گونه نیست که، فرهنگ‌ها یا باید به خلوص و ریشه خود توسل جویند یا ادغام و ناپدید شوند، بلکه آنها می‌توانند با متحول‌شدن و آمیزش با فرهنگ‌ها و هویت‌های دیگر به حیات خود ادامه دهند. در این رهیافت بر دادوستدهای بین فرهنگی و آمیزش فرهنگی برای ایجاد اشکال فرهنگی ترکیبی تأکید می‌شود. به بیان هنرز، در چنین شرایطی «معناها و اشکال معنادار سرچشمه گرفته از منابع تاریخی متفاوت، که در اصل از لحاظ فضایی جدا از یکدیگر بودند به صورتی گسترده با هم در می‌آمیزند» (هنرز، ۱۹۹۹: ۴۴۸).

چنین واکنش و روشی بیشتر توصیف‌گر هویت‌ها و انسان‌هایی است که از مرزهای طبیعی و معین زادگاه خود فراتر می‌روند، ولی تعلق خود را به میهن خود حفظ می‌کنند، بدون آنکه دچار توهم بازگشت به گذشته بشوند. آنها مجبورند با فرهنگ‌های

-
1. Hybridization
 2. Transition
 3. Offensive

جدید محل زندگی خود کنار بیایند بدون آنکه هویت‌های اصلی خود را کاملاً از دست بدهند. در واقع، به فرهنگ‌های پیوندی تعلق دارند و باید بیاموزند که دست‌کم با دو فرهنگ زندگی کنند.

البته واکنش نوع سوم در آمیزش و همزیستی فرهنگی خلاصه نمی‌شود، تأثیرات نسبی‌سازانه فرایند جهانی شدن، وابستگی متقابل فزاینده جوامع جهان و شکل‌گیری مشکلات جهانی، برخی فرهنگ‌ها را دچار تحول کرده و جنبه عام‌گرایانه آنها را تقویت می‌کند تا واکنشی مناسب به این‌گونه چالش‌ها و مسائل عرضه کنند. چنانچه پیش از این نیز ذکر شد، برخی فرهنگ‌ها به‌ویژه ادیان، هم مقوله خاص و هویت‌بخشی‌اند و هم مقوله‌ای عام. در برخی موارد، خاص‌گرایی و هویت‌بخشی آنها، محور واکنش در برابر فرایند جهانی شدن و پیامدهای آن قرار می‌گیرد؛ در مواردی هم واکنشی عام‌گرایانه به این فرایند صورت می‌گیرد (بی‌یر: ۹۴).

این‌گونه واکنش‌ها درصدد نفی جهانی شدن نیستند، بلکه تعدیل، اصلاح و بازسازی آن را مدنظر دارند تا کمترین آسیب را به انسان و طبیعت برسانند. در واقع دنیای مطلوب فرهنگ‌های الهام‌بخش واکنش‌های موردنظر، دنیایی عاری از افراط‌های تجددخواهان و تفریط‌های تجددستیزان است.

ما و جهانی شدن

تأثیر و تأثر متقابل ناشی از جهانی شدن اقتصاد و متعاقب آن فرهنگ، باعث شکل‌گیری فرایندهایی شده است که در مواجهه با آنها باید تأمل فراوانی مبذول داشت. ارزش‌های سنتی که جزئی از حیات ایرانیان بودند، امروز تبدیل به ابزاری برای دستیابی به مناصب اجتماعی شده‌اند. با توجه به انتظارات ناشی از پیشرفت‌های فنی در کشور،

جوانان در جستجوی جایگاه مناسب شغلی و اجتماعی برای خود، از ابزارهای گوناگون بهره‌برداری می‌کنند. بسیاری در جست‌وجوی بهره‌مندی از مواهب زندگی دنیایی‌اند (و البته منظور دست یافتن به کلیه ابعاد این زندگی است). از آنجاکه بهره‌مندی از این مواهب مستلزم وجود سلسله‌مراتبی طبیعی است که باید طی شود، که البته در ایران به شکل کامل وجود ندارد و با توجه به اینکه شایسته‌ها همیشه نمی‌توانند از طریق معقول جایگاهی درخور شأن داشته باشند، از وسایل دیگری به منظور رسیدن به خواسته‌های خود استفاده می‌کنند. تظاهرات بیرونی بسیاری از افراد با آنچه خواسته حقیقی‌شان است، سبب تعارض با خود و حتی در مواقعی سبب تضاد نیز می‌شود. نمود این تضادها در طول حیات اجتماعی قابل مشاهده است که از جمله می‌توان به شرایط جغرافیایی و اوضاع و احوال طبیعی و تبلیغات خواسته و یا ناخواسته که بسیاری از روستاییان را به شهر کشانیده است، اشاره کرد. عمده این افراد نمی‌توانند جایگاه مناسبی برای خود پیدا کنند؛ حاشیه‌نشینی و اشتغال به مشاغل کاذب و حتی خریدوفروش مواد مخدر، چهره بسیاری از شهرها را دگرگون کرده است. کسانی که از زادگاه خود کنده شده‌اند و در شهر هم نمی‌توانند جایگاهی مناسب بیابند، برای استمرار حیات در تلاش معایش دست به هر کاری می‌زنند؛ این توده‌های بی‌شکل نمی‌توانند با الزامات زندگی شهری تطبیق یابند. از دیگر تبعات حاشیه‌نشینی، تبه‌کاری و سرقت و ناهنجاری‌های اجتماعی است که به شکل روزافزونی جوامع شهری را تهدید می‌کند. بخشی از جوانان تحت تأثیر جاذبه‌های زندگی در غرب و جهان سرمایه‌داری راهی آن سرزمین می‌شوند، گروهی از افراد تخصصی دارند و عده‌ای بیشتر صرفاً برای یافتن شغل، هر چه باشد، جلای وطن می‌کنند. برخی از آنها که در وطن می‌مانند، تحت تأثیر روش و زندگی و منش غربی قرار می‌گیرند. ناامیدی، اضطراب، احساس بی‌فایده بودن

و ناامنی از عواقب این زندگی است و انتظارات بیش از حد ناشی از الزامات زندگی شهری بیش از همه به این بحران دامن می‌زند. در چنین جوامعی معمولاً ترکیب جوانان بیش از میان‌سالان است و به عبارتی، آهنگ سریع رشد جمعیت در کشور ما، خود از عوامل تولید بحران است. بی‌اعتنایی به تجارب گذشتگان و انتقال آن به نسل‌های بعدی، از دیگر زمینه‌های بروز وقفه در ذهنیت تاریخی و سنت‌های چنین جماعتی است. مردم با سنن و وقایع تاریخی گذشته خود قطع ارتباط می‌کنند بدون اینکه چیز جدیدی جانشین آن شود. چراکه فرایند صنعتی شدن و شهری شدن به تدریج صورت می‌گیرد و به شکل تاریخی در جوامع پیرامونی انجام نگرفته است و در حقیقت بیشتر ناشی از تحمیل ساختارهای اقتصاد جهانی بر این جوامع است. از سوی دیگر، پشتوانه فرهنگی لازم برای آن هم وجود ندارد، لذا فرایند عقلانی نیز به شکل سریع و مطلوب انجام نمی‌پذیرد و در نتیجه منابع فرهنگی این جوامع برای توجیه ایدئولوژیک فرایند مزبور به کار گرفته می‌شود. همگام با رشد زندگی شهری و احداث نهادهای صنعتی، ارزش‌هایی که پیش از این اهمیت دینی و به عبارتی قدسی داشتند به پدیده‌هایی برای توجیه زندگی جدید تبدیل می‌شوند؛ برخی از برداشت‌های سنتی، به ابزاری برای توجیه وضعیت اجتماعی و فرهنگی جامعه پیرامونی با ظواهر صنعتی تبدیل می‌شوند. در چنین حالتی است که سنت‌ها هم استحاله می‌شوند و صرفاً نقش توجیه امور اجتماعی را بر عهده می‌گیرند و از اصالت‌های خویش تهی می‌شوند. این فرایند در همان ابتدای ورود به جهان سرمایه‌داری رخ می‌دهد و ربطی به شرق و غرب هم ندارد و از آن به عقلانی شدن و ایدئولوژیک کردن سنت یاد می‌شود. طبق این ایدئولوژی‌ها، مردم به یک زندگی بی‌دغدغه و آرام در آینده امیدوار می‌شوند، دوره‌ای که رنج و حرمان جای خود را به خوشی و خرمی خواهد داد. ایدئولوژی‌ها باورهای خوش‌بینانه

را در مردم بیدار می‌کنند و هرگاه به هر دلیلی در ارکان باورها و نویدها اخلاص بروز کند و امکان برآوردن مواعید وجود نداشته باشد بار دیگر بحران‌های جدید رخ می‌نمایند.

ایران امروز از نظر فرهنگی درگیر چالش عظیمی با تبعات ناشی از جهانی‌شدن است؛ از طرفی دستاوردهای دنیای صنعتی ایران را به حال خود رها نمی‌کند، بلکه به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک وجود منابع و ذخایر فراوان اقتصادی مورد طمع جهان سرمایه‌داری است، و از طرفی الگوهای فرهنگی برخاسته از آن با تمام وجود نه‌تنها ایران را هم دربرگرفته است، بلکه بسان جاهای دیگر، آینده‌ای نامعلوم را در برابر آن قرار داده است. پدیده انفجار اطلاعات ناشی از مجهز شدن به سیستم ماهواره و اینترنت در اطراف و اکناف ایران به چشم می‌خورد. کشور ما با یک سیستم بسیار پیشرفته و اطلاع‌رسانی مجهز مواجه است، که دسترسی به بانک‌های اطلاعاتی این را ممکن و میسر می‌سازد. لذا ایران هم جزئی از دهکده جهانی و متأثر از فرهنگ‌های تحت تأثیر سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی است و بازارهای جهانی، معیارها و الگوهای زندگی را برای نسل جوان دستخوش تغییر کرده است. اخلاق فردی در برخی موارد روزبه‌روز کم‌اهمیت‌تر می‌شود و سطح انتظارات و توقعات، رشد زایدالوصفی پیدا کرده است. اکثریت تقاضاها و انتظارات موارد جدیدی است که در بین طبقات جامعه ظهور پیدا کرده است. اینترنت و ماهواره در دورترین نقاط ایران در دسترس است، که همین امر به دلیل الزامات زندگی جدید و ناشی از فرایند جهانی‌شدن است و به خودی خود منجر به تغییر در آداب زندگی اجتماعی شده و سنت‌ها را به چالش طلبیده است. لذا برخی از جوان‌ها از آخرین مدهای تبلیغ‌شده تبعیت می‌کنند و از نظر خوی و خصلت اجتماعی، رنگی از معاشرت سنتی در بین آنها دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، خانواده در

حکم کوچک‌ترین واحد اجتماعی، دستخوش تهدیدهای جدی است، افرادی که از روستا وارد شهر شده‌اند، پشتوانه فامیلی و خانوادگی را از دست می‌دهند و در شهر نیز نمی‌توانند حامی پیدا کنند. زیرا خصلت جوامع پیرامونی این است که گرچه تحت تأثیر فرایندهای جهانی، آهنگ شهری شدن و صنعتی شدن را می‌پیمایند، اما نهادهای مدنی برخاسته از آن یا وجود ندارند و یا کارکردی برای رفع این معضلات ندارند. احساس خلاء و بی‌پشتوانگی باعث تزلزل روحی و سرخوردگی اجتماعی می‌شود و مقدمات نارضایتی‌ها و اعتراض‌های کور را فراهم می‌آورد. در واقع جامعه‌ای که در آن انسان‌ها احساس پشتوانه محکمی برای تأمین آتیه نداشته باشند، آن جامعه آبستن بحران‌های اجتماعی است.

از نظر فرهنگی، اقشار حاشیه‌ای اجتماعی و شاغلین به مشاغل کاذب و انبوه تحصیل‌کردگانی که جایگاهی برای خود متصور نیستند، دچار بحران هویت می‌شوند؛ یأس، بدبینی، منفی‌بافی و ناامنی از مختصات این بحران است. بدیهی است که این بحران‌ها را باید در آهنگ نامتوازن صنعتی شدن و رفتار ناشی از تأسی به رفتارهای جهانی و شرایط جهانی اقتصاد دانست. بحران‌های فرهنگی به دنبال خود، بی‌اعتمادی به سنت‌ها را به ارمغان می‌آورد. مجموع این عوامل باعث رواج بحران‌های فرهنگی - اجتماعی می‌شود و پدیده بحران، هویت ناشی از همین مقوله است. البته نمی‌توان برای هویت ریشه‌ای ثابت یافت، چراکه جامعه در حقیقت جامعه شتاب است و به‌طور قطع نمی‌توان بین گذشته و حال آن نقطه اتصال یافت. زیرا این لحظه با لحظه قبل تفاوت دارد و عوامل نامتناهی در شکل‌گیری لحظات دخیل‌اند، هرچند به شکل ظاهری بر آنها وقوفی نیست.

هر زمان نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

با این تعبیر نمی‌توان گفت که جوامع کنونی همان‌اند که دیروز بوده‌اند. در هر دوره از منظری دیگر، ادوار تاریخی، صورت تاریخ، ماده تاریخی جدید می‌شود و ویژگی‌های خاص خود را بروز می‌دهد. فرهنگ غالب جدید، فرهنگ غربی است که آثار آن در همه جای دنیا مشهود است. این فرهنگ کلیه جوامع را از خود متأثر کرده و ردپایی از خود برجای گذاشته است. به عبارت دیگر، صورت اصلی تمدن جدید، غربی است و فرهنگ‌های دیگر در نسبت و قیاس با آن حدودمرز خود را مشخص می‌کنند. یعنی اینکه معیارهای غالب حاکم بر حیات بشری در عصر جدید، غربی است که مهم‌ترین بعد آن زندگی صنعتی است و صنعتی‌شدن زندگی در جوامع پیرامونی از مهم‌ترین عوامل پیدایش جوامع توده‌وار و غیرمنظم است.

درجه صنعتی‌شدن در این جوامع با بی‌نظمی اجتماعی در ارتباط است، به این مفهوم که تداوم و استمرار سامان اجتماعی در دوره ماقبل صنعتی شدن را دستخوش تغییر و تحول می‌کند. با این وصف، نهادهای مدنی مثل سندیکاها، اتحادیه‌ها و دیگر عناصر حائل بین دولت و توده‌ها، به عکس جوامع صنعتی که روندی منطقی و معقول داشته‌اند، شکل نمی‌گیرد و این مقوله باعث بروز بحران هویت می‌شود (توحیدفام، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

از سوی دیگر، زندگی‌های حاشیه‌ای در شهرها، پیدایش بیکاری پنهان و گسترش احساس زایدبودن و ناآگاهی از جایگاه اجتماعی خود در زندگی نوین از نتایج تأثیر شرایط جهانی شدن در فرهنگ است. چراکه وقتی ارزش‌های سنتی مبدل به ابزاری برای رسیدن به اهداف اجتماعی شوند، در سامان ایدئولوژیک این جوامع هم بحران‌هایی رخ می‌دهد. منابع سنتی فرهنگ، مهم‌ترین منابعی‌اند که معنی زندگی را برای پیروان، تشریح، تبیین و یا توجیه کردند، اما وقتی این ارزش‌ها هماهنگ و هم‌آواز با زندگی شهری نباشند، دوگانگی در شخصیت رخ می‌نماید.

فرایند بهتر شدن منابع سنتی فرهنگ از پاسخ‌گویی به نیازهای جدید، برنامه‌ای از پیش تعیین شده نیست، بلکه شهرنشینی و گسترش ارتباطات و مبادلات است که مبنا و منشأ آن را شکل می‌دهد. جامعه‌ای که در معرض سرمایه‌های جهانی قرار دارد و از تن دادن به آن ناگزیر است، اگر از بنا نهادن نهادهای ملازم با آن اجتناب کند، دچار بحرانی فزاینده می‌شود که ممکن است ارکان آن را نیز متزلزل کند. تن دادن به جهانی شدن، الزامات ایدئولوژیک و فرهنگ خاص خود را دارد. اگر از نظر اقتصادی در برابر آن مقاومت نشود، اما از نظر فرهنگی با الزامات آن معارضه صورت گیرد، جامعه دچار بحران و دوگانگی در ذهن و عین خواهد شد. از طرفی، جهان سرمایه‌داری اقتضانات فرهنگی خاص خود را دارد که بخشی از آن را نهادهای مدنی مثل رسانه‌های جمعی دانشگاه‌ها و مدارس پوشش می‌دهند. از طرفی، در یک جامعه پیرامونی تلاش‌های جدید برای حفظ اصالت سنن و آداب و رسوم منجر به زایش پدیده‌هایی است که اجتناب از آن غیرممکن است. در چنین حالتی است که از ذخایر سنتی فرهنگی به‌مثابه ابزاری برای حفظ هویت بهره‌برداری می‌شود.

نتیجه

بنابه تجربه و نظر اندیشمندان و صاحب‌نظران، توسعه و پیشرفت هر کشوری مبتنی بر فرهنگ است. بدین معنی که توسعه در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ارتباط ناگسستنی، متقابل و استواری با مقوله فرهنگ دارد؛ چون دیگر حوزه‌های غیرفرهنگی در فرایند تغییر و تحول و توسعه ارتباط وثیقی با عوامل فرهنگی دارند و متأثر از فرهنگ‌اند. از سوی دیگر، مدیریت و مهندسی در طراحی و معماری هر نظام اجتماعی فی‌نفسه از اولویت اصلی برخوردار است، اما این مهم باید با سنگ بنای

فرهنگ شکل گیرد؛ چراکه کارکردهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی هر نظام اجتماعی باید انعکاس دهنده هویت، رنگ، بو و ماهیت فرهنگی باشد که نظام اجتماعی در آن شکل گرفته است. به همین منظور در کارکرد نظام سیاسی یک جامعه انتظار می‌رود که وجهه فرهنگی نظام سیاسی منعکس شود و در کارکرد اقتصادی، وجهه فرهنگی نظام اقتصادی و در کارکرد اجتماعی آن وجهه فرهنگی نظام اجتماعی برجسته شود. بنابراین، اگر بپذیریم که چالش اساسی در این زمان تهدید و چالش فرهنگی است (با توجه به جهانی‌سازی) و اگر بپذیریم که زیرساخت توسعه و تحول هر نظام اجتماعی، فرهنگ آن جامعه است و اگر دیدگاه نخبگان در طراحی و معماری کلان هر نظام اجتماعی را بپذیریم، مدیران استراتژیک کشور که عاملان اساسی تغییر، تحول و توسعه به حساب می‌آیند باید بار دیگر مدیریت استراتژیک فرهنگی، مفاهیم و مبانی دینی، اعتقادی و ارزشی فرهنگ اسلامی را به کار گیرند تا بتوانند در تغییر، تحول و توسعه سازمانی ارزش‌ها و اعتقادات، مبانی دینی و فرهنگی را لحاظ کنند. این مهم مستلزم تبیین راهبردهای فرهنگی به‌واسطه ترسیم نقشه فرهنگی کشور (با لحاظ عوامل و مؤلفه‌های گوناگون و تأثیرات پیچیده و گسترده آن) است که در مقام عمل با حمایت و مسئولیت‌پذیری دولت و با متولی شدن نیروها و نهادهای غیردولتی (نیروهای مردمی و خودجوش) قابل عرضه خواهد بود.

بنابراین، اجرای مهندسی، مدیریت و نقشه فرهنگی نیاز به شناخت عوامل چندگانه مؤثر در فرهنگ دارد که باید به هر یک وقوف کامل فراهم شود. در این مقاله به برخی از آن مؤلفه‌ها اشاره شده است. شکی نیست که با نگاهی اجمالی به تحولات جهانی می‌توان دریافت که جهانی‌شدن خود یکی از این عوامل و مؤلفه‌هاست که تأثیری شگرف در زندگی مردم گذاشته است، که در این بین تحولات و تأثیرات اقتصادی و سیاسی بسیار مشهود است. حال اگر فرایند جهانی‌شدن چنین تأثیر شگرفی در اقتصاد و

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و همچنین نحوه و میزان تأثیرپذیری از فرایند جهانی شدن و واکنش‌های فرهنگ‌ها و انسان‌ها در طیفی از انفعال مطلق تا واکنش ستیزآمیز قرار می‌گیرند. بنابراین، با وجود چنان تفاوت و تنوع گسترده‌ای می‌توان رابطه فرهنگ و جهانی شدن با واکنش فرهنگی به این فرایند را در قالب همگونی فرهنگی، خاص‌گرایی فرهنگی و آمیزش و تحول فرهنگی دسته‌بندی کرد.

وجه تمایز همگونی فرهنگی عبارت است از نوعی انفعال و استحاله. در چنین رابطه‌ای معمولاً فرهنگ‌ها در برابر فرایند جهانی شدن منفعل می‌شوند و حتی ضمن پذیرش فرهنگی که جهانی شدن اقتصادی حامل آن است، ویژگی‌های خود را از دست می‌دهند که همان نظریه امپریالیسم فرهنگی است و این فرایند، جهانی شدن را در خدمت گسترش نوعی فرهنگ مصرفی می‌داند.

در نقد نظریه همگون‌سازی با یکپارچه‌سازی فرهنگی، برخی نظریه‌پردازان خاص‌گرایی فرهنگی مدعی‌اند که واکنش فرهنگی در برابر فرایند جهانی شدن به هیچ‌روی صرفاً انفعال، استحاله و تسلیم نیست، بلکه بهره‌بردار بهینه از فناوری‌های ارتباطی برای عرضه خود و جلب توجه افکار عمومی است. اما آمیزش و تحول فرهنگی به فرایند فشردگی فضا و زمان و فرایند جهانی شدن تحولات جهانی در ربع آخر قرن بیستم تا عصر حاضر، به‌رغم نظریه‌های افول دولت‌ها و کوچک‌شدن جهان و تقویت سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی، معتقد است. ولیکن این به معنی پایان نقش دولت در زندگی انسان نیست، چون دولت‌های ملی براساس منافع ملی‌اند و خروج از این حالت و تأکید بر واحدهایی به‌نام تمدن، تشکل‌های غیردولتی و ... مستلزم رجحان و برتری این مبنا بر واحدهای ملی است، لذا تحولات دنیای جدید را می‌توان از سه بعد بررسی کرد. وجه مفهومی، حاکی از تحول مفهوم ارگانیکی دولت به مفهوم مکانیکی است. در این مفهوم، دولت به‌مثابه هدف و به‌سان ارگانیک است که اجزای آن باهم ارتباط دارند و

جدا کردن آن از انسان و جامعه ناممکن است. اما در مفهومی دیگر، دولت به منزله ابزاری حاصل عمل اراده انسان برای تأمین نظم و امنیت جهانی تدوین شده است و این دولت است که برای انسان وجود دارد، نه انسان برای دولت. این وجه از مفهوم دولت، وجه ساختاری یا تحول ساختاری دولت کوچک است. از آنجاکه ساختارهای دولت براساس وظایف و فعالیت‌های دولت تعریف می‌شوند، فرایند تحول مذکور بیانگر کمرنگ‌شدن کارویژه‌های مداخله‌گرانه دولت، تجدید قدرت دولت و تجدید بنیاد آن بر روش‌های دموکراتیک است. وجه سوم، تحول در نظریه است. یعنی تحول از نظریه‌های حداکثرگرا به نظریه‌های دولت حداقل. آنچه در اینجا حائز اهمیت است، تفوق نظریه‌ای است که کارویژه آن به اموری چون اعاده نظم، پاسداری از امنیت ملی، نظارت بر تعامل و تهاجم فرهنگی و غیره محدود شده است که این خود با واقعیت گسترش روزافزون جامعه مدنی در عرصه جهانی و مشارکت هر چه بیشتر افراد در تعیین سرنوشت خود همخوان است.

بنابراین، در اینجا به‌طور کلی صحبت از نقش قیم‌مآبانه دولت در بحث مهندسی فرهنگی کلان کشور نیست، بلکه صحبت از مسئولیت‌پذیری او در مقابل حقوق شهروندی و اجتماعی افراد است؛ با نزدیک ساختن فاصله، بسترزدایی روابط اجتماعی و هرچه آسان‌تر ساختن ارتباطات، انسان‌ها را در بستری جهانی به یکدیگر نزدیک می‌سازد. از لحاظ فرهنگی هم در عین جهانی‌سازی فرهنگی، فرهنگ‌ها و هویت‌های موجود را در کنار هم قرار می‌دهد که نتیجه آن نوعی نسبی‌شدن فرهنگی، نوعی همزیستی، رقابت سالم و حتی آمیزش و تحول را در پی خواهد داشت. بنابراین، از آنجاکه در جوهره تمدن ایرانی، نطفه‌های بسیاری از ارزش‌های والای فرهنگی وجود دارد، برماست که با بهره‌گیری از این ارزش‌های والا و با بهره‌مندی از تفاسیر جدید و پویای عصر کنونی، آن‌ها را با مقتضیات و ضرورت‌های امروزی منطبق و آشنا سازیم.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- توحیدفام، محمد (۱۳۸۲)، «چالش‌ها و فرصت‌ها»، مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن، تهران: روزبه.
- والرشتاین، امانوئل. «سیاست، فرهنگ در نظام متحول جهانی»، ترجمه پیروز ایزدی، همشهری، پنجشنبه ۱۳۷۸/۲/۹، ص ۶.

ب) منابع لاتین

- Barber B. & Jihadrs (1995), *Me world*, New york: Ballantine Books, p.308.
- Eller, J. (1999), *From culture?? Ethnicity to conflict*, Michigan: Michigan university press, pp.1-7.
- Foweraker, J. (1955), *Theorizing Social Movements*, London: Pluto press, p.15.
- Holton (1993), *Mernisi, Islamand Democracy*, london: Virago. p.141.
- Ritzer, G. (1992), *The Big Mac Attack*, lecington Book, p.204.
- R-Jala I an S. M Lipeeta Racia and Ethniccon flicts: 1998, p 318 A Globa perepective in new Trbalisms
- Wilson, B. (1999), *Introduction in New Religious Morements*, ed. By B wilsonan d J G ress well, London, p.15.